

حق اقتدار و فرهنگ سیاسی در تشیع زیر نظر سعید امیر ارجمند (نیویورک ۱۹۸۸) ۳۹۳ صفحه.

احمد موسوی کاظمی

Authority and Political Culture in Shi'ism. editor: Said Amir Arjomand (State University of New York Press, 1988). pp. 393.

کتاب شامل دو بخش است: بخش نخست به مقالات و تحلیل‌های تازه در زمینه حق اقتدار و حکومت در فرهنگ سیاسی تشیع اختصاص دارد؛ بخش دوم مشتمل است بر ترجمه پاره‌ای از نوشته‌های فارسی و عربی به انگلیسی در این زمینه. در بخش اول، پس از مقدمه سعید امیر ارجمند درباره شناخت مفهوم حق اقتدار (authority) در فرهنگ سیاسی شیعه، مقاله «امام و امت در دوره پیش از غیبت» به قلم اتان کلبرگ آمده و سپس مقاله «رواج مناقب خوانی ائمه (ع) در بین شیعیان» نوشته آقای دکتر محمد جعفر محبوب ترجمه جان پری، درج شده است. در فصل چهارم، امیر ارجمند از «مجتهد زمان و منصب ملاًباشی به عنوان یک مرحله میانین در نهادین کردن حق اقتدار شرعی در ایران» بحث می‌کند. فصل پنجم به «تعیین جایگاه رهبری روحانی در تشیع دوران اخیر: بین مدرسه و بازار» به قلم عباس امانت اختصاص دارد. فصل ششم درباره «مشروطیت و نقش علما در آن» به قلم عبدالکریم لاهیجی است. در فصل

هفتم، یان ریچارد از «شریعت سنگلجی به عنوان يك عالم مُصلح در دورهٔ رضا شاه» یاد می‌کند. فصل آخر این بخش را امیر ارجمند به «انقلاب عقیدتی در تشیع» مخصوص داشته است.

در بخش دوم، نخست کتابشناسی منابع موجود در زمینهٔ دولت و کشورداری به قلم محمد تقی دانش‌پژوه آمده است. در این کتابشناسی کتب و رسائل فارسی و عربی موجود زیر عناوین «دستور شهریاری»، «شهرداری و شهربانی (حسبه)» و «جنگ» فهرست شده است. در فصل بعد، ترجمهٔ اندره نیومن از صفحاتی از نهج‌المسترشدين علامهٔ حلی در خصوص صفات امام، اجتهاد و قواعد اجتهاد، شرایط مفتی و مستفتی، نقل شده است. فرمان شاه طهماسب دربارهٔ مناصب محقق ثانی شیخ علی کرکی به ترجمهٔ سعید امیر ارجمند موضوع فصل یازدهم است. در فصل دوازدهم، ترجمهٔ جان کوپر از بخش‌هایی از زبدةالبیان ملاً احمد مقدّس اردبیلی عرضه شده است. فصل سیزدهم ترجمهٔ قسمتهایی است از آینهٔ شاهی نوشتهٔ ملاً محسن فیض کاشانی و عين‌الحياة ملاً محمد باقر مجلسی، که به همت ویلیام چتیک انجام گرفته است. فصل چهاردهم حاوی شرح زندگی علمای مقتدر عصر قاجار: ملاً احمد نراقی، حجة الإسلام شفتی، سید ابراهیم موسوی قزوینی، شیخ مرتضی انصاری و ملاً آقا دربندی از قصص العلماء است که حمید دباشی بر آن همت گمارده است. فصل بعد نامه‌های متبادله بین حاج ملاً علی کنی و میرزا عبدالوهاب آصف‌الدوله را، باز به ترجمهٔ حمید دباشی، دربر دارد. در فصل شانزدهم ترجمهٔ مقالات سید عبدالعظیم عماد العلماء خلخالی و شیخ فضل‌الله نوری در مورد معنا و مفهوم مشروطیت آمده و در فصل آخر ترجمهٔ بخشی از مقاله مندرج در نشریهٔ التوحید در خصوص حق اقتدار علما در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران ارائه گردیده است.

به طوری که ملاحظه می‌شود مسألهٔ شناخت حق اقتدار در شیعه، یکی از مباحث اصلی این کتاب است و جا دارد که نظری انتقادی به آن افکنده شود. در جستجوی عنصر اصلی حق اقتدار در نظام فکری شیعه، امیر ارجمند پس از اشاره به چند مفهوم اسلامی چون «اطاعت»، «مُلک»، «سلطان» و «دولت» که

درونمایه این حق را برای دارندگانش چون امام، خلیفه، امیرالامراء و علماء می‌پرورد، عاقبت بر عنصر «علم» به عنوان مهمترین عامل تکوین مشروعیت و حقانیت امام تکیه و تأکید می‌کند. وی در این مقاله از تحقیقات اتان کلبرگ در مقاله «امام و امت در دوره پیش از غیبت» سود برده است: اتان کلبرگ در بررسی ابعاد علم امام - لدنی، ارثی، و ملهم از ارتباط با ملانک یا حاصل درس و مطالعه - به تبع منابع شیعه، علم را به صورت جزئی از مقامات معنوی امام مطرح می‌سازد؛ در حالی که امیر ارجمند يك گام جلوتر گذاشته و حق اقتدار امام را پیوسته در رابطه با علمش می‌بیند.

وی از آن رو این مقدمه را چیده است که با هموار کردن کار نقل بخشی از علوم ائمه (علم به حلال و حرام) به علما زمینه را برای عرضه نظر نو یافته‌اش، یعنی تلقی حق اقتدار براساس علم امام و سپس اجتهاد علما برای رسیدن به آن علم در زمان غیبت، فراهم سازد. به نظر می‌رسد که به این نحوه برداشت اگر به عنوان جزئی از مراتب معنوی «رهبر» در تشیع نگریسته شود، کار آبی کافی برای پاسخگویی به بسیاری از مسائل شیعه را داشته باشد. اما منتزع کردن آن از سایر امور و مطالب همبسته، یعنی جدانگریستن به آن فارغ از ملزوماتش، و نیز مطلق انگاشتن آن اشکالاتی به بار می‌آورد که به پاره‌ای از آنها اشاره خواهیم کرد. با ترتیبی که امیر ارجمند امامت را براساس علم بنا می‌کند، بناچار در زمان غیبت برای حق اقتدار علما هیچ محل و مبنایی جز اجتهاد نمی‌بیند. ازینرو بر اجتهادی تکیه و تأکید می‌کند که از اواخر قرن هفتم هجری از حوزه حله آغاز شد.

نویسنده مقاله مرز و محتوای «اجتهاد»ی را که وسیله انتقال حق اقتدار امام به مجتهدان قرار می‌دهد (ص ۹) روشن نمی‌کند و همین امر باعث تکیه بیش از حد او بر عنوان «مجتهد» و جدا کردن آن از بُعد معنوی‌اش، یعنی نیابت امام، می‌شود. امیر ارجمند جسته و گریخته اشاره می‌کند که علمای دوره‌های نخستین اجتهاد را طرد کردند و فقهای حوزه حله آن را پذیرفتند؛ ولی ماهیت اجتهادی را که طرد شد (اجتهاد الرأی) و اجتهادی را که از نو پذیرفته شد (اجتهاد الظن) توضیح نمی‌دهد. امیر ارجمند با آنکه کلمات مکنونه ملامحسن فیض کاشانی را

در دست دارد، مدّعی می‌شود که در دورهٔ صفوی عنوان «نائب امام» رواجی نداشته، بلکه مقام مجتهد زمان دارندهٔ حدّ اعلای اقتدار دینی بوده است (ص ۸۲). حال آنکه در آن کتاب، ملامحسن فیض اشارات کافی به بُعد معنوی اقتدار دینی در شخص انسان کامل، ولی و خلیفة الله، دارد که باید واسطهٔ فیض حق به خلق باشد.^۱

در دورهٔ صفوی ما بیشتر از اجتهاد فقها با اقتدار بلکه قدرت عملی آنها روبه‌رو هستیم. از نرو، امیرارجمند در این مقطع بنای کار را روی نهادهای شبه دولتی زمان، چون «ملّاباشی»، «صدر» و «شیخ الاسلام» از یک سو، و «اصل تقلید»، از سوی دیگر، گذاشته است، شکی نیست که یافته‌های امیرارجمند دربارهٔ منصب ملّاباشی، که عمر کوتاهی داشته، جالب توجه است ولی خالی از مبالغه نیست. این مبالغه در بیان رابطهٔ منصب ملّاباشی با سیر ارتقایی اجتهاد قرار دارد که نویسنده از آن به عنوان «یک مرحلهٔ میانین برای نهادین کردن حق اقتدار دینی» یاد می‌کند. خواننده دلایل نفی چنین رابطه‌ای را در متن مقاله بیشتر می‌یابد تا اثبات آن؛ زیرا امیر ارجمند با نشان دادن این که محمدباقر مجلسی ملّاباشی نبوده است، بیشتر به توضیح ماهیت وابسته و فرمایشی منصب ملّاباشی گرایش می‌یابد و این امر مشخصاً جای چندانی در توضیح سیر اقتدار مجتهدان و مقتدایان آنان ندارد.

ترجمهٔ بخشی از زبدهٔ البیان مقدّس اردبیلی برای نشان دادن این که اجتهاد و تقلید چگونه لازم و ملزوم یکدیگر شده‌اند، بسیار سودمند است ولی برای استنتاج گسترده‌ای که مورد نظر است، رسا به نظر نمی‌رسد. بهتر بود این بخش از زبدهٔ البیان لااقل با بخش «اجتهاد و تقلید» معالم الاصول شیخ حسن عاملی، شاگرد مقدّس اردبیلی، مقایسه می‌شد تا معلوم گردد تأثیر نظر مقدّس در معاصرینش چگونه بوده است؛ و از آن طریق بشود جای آن را در سیر ارتقایی اجتهاد در عصر صفوی تعیین کرد. صاحب معالم - که کتابش هنوز متن درسی در حوزه‌های علمی شیعه است - در این جا از «جواز»، و نه «وجوب»،

۱. محمد محسن فیض کاشانی، کلمات مکنونة من علوم اهل الحکمة والمعرفة (تهران: فراهانی،

تقلید از قول اکثر علما سخن می‌گوید و از تقلید به عنوان «اذن در استفتاء برای عوام» یاد می‌کند.^۱

جالب است که در شیوه برداشت آقای امیر ارجمند با آن که ادعای نیابت از امام عادل برای علما چندان اقتداری به بار نمی‌آورد، چنین ادعایی در مورد سلاطین صفوی بی‌اشکال مشروعیت بخش و اقتدار آور تلقی می‌شود. در این جا یادآوری چند نکته ضرورت دارد. نخست آن که، صفویها ادعای نیابت از امام را به آن صراحتی که ادعای سیادت کردند، نداشتند. در گفته‌های شاه اسماعیل ما بیشتر ادعا یا دعوی «مأموریت از جانب امامان (ع)» می‌بینیم تا نیابت. دوم آن که، رابطه کاربرد نواب (به فتح یا ضمّ نون که به هر دو صورت از باب صیغه مبالعه، و به ضمّ نون از باب جمع مکسر وجه دارد) با نیابت امام (ص ۸۰) مشخص نیست. (بهتر بود آقای امیر ارجمند سند این ارتباط را مشخص می‌نمود)؛ چون نواب در جاهای دیگر مثل فارسنامه ابن بلخی نیز به معنای فرمانروای مطلق به کار رفته است. سوم آن که با آن همه شأن و شکوهی که مردم برای امام (ع) قائل بودند، مخاطبان پادشاهان صفوی، که در میانشان علما هم بودند، چطور می‌توانستند ادعای دو کودک سلحشور (شاه اسماعیل و شاه طهماسب) را به عنوان حاملان علوم ائمه (ع) حقانیت بدهند؟ در همین فرمان شاه طهماسب برای محقق ثانی شیخ علی کرکی، - که آقای امیر ارجمند آن را استادانه و دقیق ترجمه کرده است - ما بیش از اصطلاح مجتهد زمان به اصطلاح «مقتدی الأنام» برمی‌خوریم. حتی خود شاه در حاشیه از محقق ثانی به عنوان مقتدی الأنام یاد می‌کند. پیداست شاه در ۹۳۹ هجری که هنوز جوانکی بیش نبوده، می‌خواهد با «دستیاری دانشوری و دین‌گستری این خاتم‌المجتهدین و وارث علوم سید المرسلین و نائب‌الامام رفع تیرگی جهل از خواطر اهل تقلید بکند.» به عبارت دیگر، شاه نه تنها ادعای نیابت به مفهومی که برای محقق کرکی قائل است، برای خود ندارد؛ بلکه می‌خواهد مسئله اقتدا و تقلید شرعی را از سر خود باز کند و رسماً به عهده او بگذارد.

۱. شیخ حسن بن زین‌الدین عاملی، معالم‌الدین و ملاذالمجتهدین، قسمت دوم، به اهتمام دکتر مهدی محقق (تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۲)، ص ۲۷۳.

نکتهٔ دیگر که در نامهٔ شاه طهماسب جلب نظر می‌کند این است که شاه محقق کرکی را از رفتن به استقبال الزامی حکام و امرا و حضور اجباری در مجالسشان معاف کرده است. این نشان می‌دهد که شیوهٔ اقتدار دینی - اجتماعی در فرهنگ آن زمان مسیر بخصوص خود و جدا از آمیختگی نزدیک با حکومتگزاران داشته است. این شیوهٔ پرهیز به خودی خود مسیری نیست که سر از منصب ملاًباشی در بیاورد؛ بلکه راهی است که از اقتدای آنان به مرجعیت تقلید می‌رسد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی